

# برگهای زرین!

## به شادمانگی انتشار کتاب کرامند أوراق الذهب

جویا جهانبخش

کتاب کرامندِ أوراق الذهب، بدین ریخت که با اهتمام ستایش برانگیز صدیق گرامی ام، حُجَّة الإسلام و المسلمین «علی فاضلی» فی فیروزآبادی - اَشْبَحَ اللهُ عَلَيْهِ النَّعَمَ وَالْأَيَادِي - واز سوی «مؤسسه کتابشناسی شیعه» (در قم) انتشار یافته است، نه کتابی مُفَرَّد، که مجموعه‌ای است از مؤلفات و رسائل و اسناد، و خاصه از برای کسی که تاریخ و فرهنگ شیعی را در شبه قاره به تحقیق و تنقیح و تفتیش گیرد، خود کتابخانه‌ای شایسته، بل گنجی بیش بها. به قول دکتر محمدحسن مُحَبِّی الدِّین، «يُعْنَى بِمَا فِيهِ عَنْ حَشْدٍ مِنَ الْكُتُبِ» (ص ۴۶)!

در واقع، «فاضلی» سی عزیز ما، در این مجموعه، نخست کتابِ أوراق الذهب را با تحقیق و تصحیح و تَحْشِيهِ ای سخشووشانه پیش روی خواننده نهاده است. سپس مجموعه‌ای کلان از مکاتیب و اسنادی را که به نحوی با مضامین آن کتاب در پیوند است و دامنه آگاهیهای تاریخی خواننده را در این باره می‌گستراند، بر آن مزید کرده است. پس، کتاب سه جلدی حاضر شامل یک سرگدشتنامه قدیم است، به همراه مجموعه‌ای ثمین و سَمین از اجازات و مکاتیب و اسناد منشور و منظوم.

اصل کتابِ أوراق الذهب، اثری است تاریخی - ادبی در گزارش احوال و بیان مآثر «سید العلماء» فرزند سید دلدار علی نقوی.

سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی، معروف به «عُفْران مآب» (ف: ۱۲۳۵ هـ. ق.)، از اعلامِ امامیه و دانشوران بنام شیعی هند است که در برهه‌ای بسیار حساس از تاریخ مسلمانان در شبه قاره، پرچمدارِ تفکر شیعی اصولی بوده و در احیای سنن شریعت و قمع بدع و تباهیها و زدایش اوهام و خرافات از دین مبین اهتمامی وافر داشته است و سربلسیله و سلسله جنبان جنبشی نمایان در احیاء فکر شیعی در آن بلاد به شمار می‌آید؛ جنبشی که تا هم امروز، شماری از دانشمندان و اندیشه‌وران مسلمان هندوستان را زیر نفوذ فرهنگی و آندیشگی خویش دارد. فعالیت‌های دانشگسترانه «عُفْران مآب» و پنج فرزندِ برومند او که جمله‌گی در زمره علمای شیعه و مُرَوِّجانِ شریعتِ غرّاء بشماراند، به ویژه در حمایت از تفکر «اصولی» و طریق «مجتهدان» و مبارزه با «أخباریگری» - و علی الخصوص: «حشوپگری»، - باعث آمده است تا این خاندانِ دانشور فرهنگ‌آفرین، در قلمرو تاریخ و فرهنگ هند به نام «خاندان اجتهاد» بازخوانده شوند و «اجتهاد» اصولیانه، به مثابت بارزترین

۱. «الحشد، و یخزک: الجماعة» (القاموس المحیط).

أوراق الذهب أو المعادن الذهبية  
اللجينية في المحاسن الوهبية  
الحسينية (ترجمة سيد العلماء  
ابن السيد دلدار علی النقوی / ف:  
۱۲۷۳ هـ. ق.)، المفتی السيد  
محمد عباس الجزائري (ف: ۱۳۰۶  
هـ. ق.)، وتليه: إجازات السيد  
دلدار علی و سيد العلماء و مكاتيبه  
و مكاتيب المفتی و ممتاز العلماء  
و سلطان العلماء، تحقيق و تدوين:  
علی الفاضلی، ۳ ج، ط: ۱، قم:  
مؤسسة تراث الشيعة (مؤسسة  
کتابشناسی شیعه)، ۱۴۳۷ هـ. ق. /  
۱۳۹۴ هـ. ش.

چکیده:

کتاب أوراق الذهب او المعادن الذهبية اللجينية في المحاسن الوهبية الحسينية، به تحقیق و تدوین علی فاضلی در سه جلد در سال ۱۳۹۴ توسط مؤسسه کتابشناسی شیعه به زیور طبع آراسته شده است. اصل کتاب أوراق الذهب، اثری تاریخی ادبی در گزارش احوال و بیان مآثر «سید العلماء» فرزند سید دلدار علی نقوی است. نویسنده در نوشتار حاضر به معرفی کتاب مذکور و بیان محتویات آن، همت گماشته است.

کلیدواژه‌ها:

کتاب أوراق الذهب، معرفی کتاب، علی فاضلی، سید دلدار علی نقوی، سید العلماء.

نمود آندیشه دینی و شعار فکری و اِتجاه علمی ایشان، نام خود را بدین خاندان بازبخشد. نازش این خاندان فرهنگ پرور آرجمند را همین بس که ای بسا توان گفت: بیشترین دانشوران برجسته و اثرآفرینان بزرگ شیعی هند در دو سده اخیر، شاگردان مُستقیم یا مَع الواسطه «خاندان اجتهاد» بوده‌اند. رَضْوَانُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ، وَرَزَقْنَا اللهُ الْإِفْتِدَاءَ بِهِمْ فِی خِدْمَةِ مَذْهَبِ أَهْلِ بَيْتِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ!

سَیِّدِ حُسَینِ معروف به «سَیِّدِ الْعُلَمَاءِ» (۱۲۱۱ - ۱۲۷۳ هـ. ق.)، که پسر فرزند سَیِّدِ دِلدارِ عَلِی معروف به «عُفْران مآب»، و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های شیعی هند است که دینیار مُجاهد و مُتکَلِّم بُلند پایه امامی، علامه میرحامد حُسَینِ هندی (ف: ۱۳۰۶ هـ. ق.)، صاحبِ موسوعه کلامی ارج آور موسوم به عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ، از شاگردان بنام اوست. مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی (ف: ۱۳۰۶ هـ. ق.)، نویسنده اُورَاقِ الذَّهَبِ، یکی دیگر از شاگردان برجسته «سَیِّدِ الْعُلَمَاءِ» است که در فقه و کلام و به ویژه اَدَبِیَّاتِ عَرَبِ پایگاهی بُلند داشته و کتاب اُورَاقِ الذَّهَبِ را در گزارش احوال همین اُستادِ محبوبِ خویش به قلم آورده است.

مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی، از اُخفادِ عَالِمِ بنام، سَیِّدِ نِعْمَةِ اللهِ مُوسَوِی شوشتری جزائری، تلمیذ و الامقام علامه شیخ الإسلام مولانا مُحَمَّدِ باقرِ مجلسی و صاحبِ الْأَنْوَارِ الثُّعْمَانِیَّةِ و شارحِ کُتُبِ مُتَعَدِّدِ حدیثی و ... است.

مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی، خود نویسنده‌ای است مُکَثِّر و در «انشاء» و نگارش به شیوه‌ای که پسند آن روزگار و مُقتضای سُنَّتِهایِ اَدَبِیِ آن عهد بوده است، قَویدست و شپرنکار.

در این باره، سِوای آنچه خود ما از آثار وی استنباط می‌کنیم، گواهی سَیِّدِ أَبُو الْحَسَنِ نَدَوِی، اندیشه و روشنی و نویسنده نامی هندی که در اَدَبِیَّت و عَرَبِیَّت در عصر ما اشتهاری و مقبولیتی بسزا داشته است و دارد، واجِدِ اَهَمِّیَّت، و گواهی ارزشمند است.

نَدَوِی، درباره مُفتی جَزَائِرِی، از جُمله می‌نویسد:

«... وَ اسْتَفَادَ مِنْهُ خَلْقٌ کَثِیرٌ فِی الْأَدَبِ وَ الْإِنشَاءِ مِنَ الشَّیْخَةِ وَ أَهْلِ الشَّیْخَةِ. وَ کَانَ بَارِعًا فِی الْأَدَبِ وَ الْإِنشَاءِ وَ قَرَضَ الشَّعْرَ بِاللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ وَ الْعَرَبِیَّةِ، حَافِلَ الْقَرِیْحَةِ حَاضِرَ الْبَدِیْهِةِ، مِنَ الْمُؤَلِّفِینَ الْمُکَثِّرِینَ، یَکَادُ یَبْلُغُ عَدَدَ مُؤَلِّفَاتِهِ مَا بَیْنَ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ إِلَى مِائَةِ وَ حَمْسِینَ.» (ص ۳۲ پ.)<sup>۲</sup>

تأثیر نمایان مُفتی در ترویج اَدَبِیَّت و رِفْعَتِ پایگاه او در این زمینه، چنان است که سَیِّدِ عَلِی نَقِی نَقَوِی لَکْهَنَوِی (ف: ۱۴۰۹ هـ. ق.)، در وَصَفِ وی می‌نویسد:

«... هُوَ أَوَّلُ مَنْ رَوَّجَ سَوَاقَ الْأَدَبِ فِی الْهِنْدِ...» (ص ۳۲ پ.)

به گمان من، با آن ادیبان بزرگ و فرهنگ آفرینان سترگی که بسی پیش از مُفتی در هند به عرصه آمده‌اند، در این داوری لَکْهَنَوِی و اِطْلَاقِی که دارد، جای دِرَنگِ هَسْت؛ لیک، در دَلَالَتِ اِجْمَالِیِ آن بر آن تأثیر نمایان و رِفْعَتِ پایگاه اَدَبِیِ مُفتی و تصویری که از آن در ذهن پسینیان بازتافته است، جای شَکِّ وَ رَیْبِ، نَه.

تمائیلِ سَبْکی و گرایشِ قَلَمِیِ مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی، به نثرِ مَصْنُوع و مُتکَلِّف و آرایه‌مند است.

مُفتی خود درباره یکی از نوشتارهایش (ص ۲۸۴) تصریح می‌کند که در آن، پای بر جای پایِ خَرِیرِی، صاحبِ مَقَامَاتِ نِهاده و به راه او رفته است.

متن همین کتاب اُورَاقِ الذَّهَبِ، با رنگ و بوی و سَمَت و سَوِی نمایان مقامه نویسانه و زبانی آگنده از

۲. بارمز «پ»، در مقام بازگرد، صفحات «پیشگفتار پژوهنده کتاب» را از متن آن مُتَمایز می‌کنم. ای کاش که با شماره‌گذاری پیوسته بود، و با ترقیم صفحات «پیشگفتار پژوهنده کتاب» اَبْجَدِی می‌بود، تا از چنین تمییز و تمایزها ناگزیر نمی‌بودیم!

آرایه‌های بیانی و بدیعی و سجع پردازیهائی که نمودارِ تَصَلُّحِ نویسنده در لَعْتِ عَرَبِ است، به قلم آمده.

دُرستی داورى دکتر جمیل أحمد را، که در تَکَنُّگاشتی درباره عَرَبِ نویسى در اقلیم شمالی هند، درباره نثرِ مُفتی نوشته است: «وَأَمَّا نَثْرُهُ فَإِنَّهُ مِنْ قَبِيلِ النَّسْعِ الْمَنْشُورِ، فِيهِ جَزَالَةُ اللَّفْظِ إِلَّا أَنَّهُ مُتَكَلِّفُ السَّجْعِ، كَثِيرُ الْإِزْدِوَاجِ وَالْإِظْنَابِ، كَثِيرُ الْمُبَالَغَةِ وَمُعَمَّمٌ بِالْغَرِيبِ» (ص ۳۳ و ۳۴ پ)، بیش و کم در آئینه اوراق الذهب می‌توان دید.

به هر روی، اوراق الذهب را، اگرچه کتابی است در تاریخ و تراجم و از جنس تَذَكِرَه و سَرگَدشتنامه، بر سرى، باید چونان کتابی ادبی خواند و از آن محظوظ شد؛ و بسیار بعید می‌دانم خطی که اهل ادب، و خاصه دوستان اران نثرهای فنی و مصنوع قدیم، از خواندن این کتاب بگیرند، کمتر از بهره‌ای باشد که تراجم‌نگاران و تاریخ‌پژوهان از این کتاب پُر فایده بجویند.

به قول دکتر محمد حسن محیی‌الدین، «... و اوراق الذهب، علی ما وَجَدْتُهُ، ثَمَالَةٌ طَرِيقَةٌ فِي الْكِتَابَةِ لَا يُجِيدُهَا هَذَا الْجِيلُ، وَقَدْ لَا يَسْتَسَعِفُهَا كَثِيرُونَ، بَيْدَ أَنْ مَنْ يَقْرَأُ هَذِهِ الْأَوْرَاقَ، سَيَسْرُحُ مَعَهَا فِي عَالَمٍ مِنَ اللَّغَةِ يَفْتَقِدُهُ فِي لُغَةِ هَذِهِ الْأَيَّامِ...» (ص ۴۵ پ).

به هر روی، اوراق الذهب را، اگرچه کتابی است در تاریخ و تراجم و از جنس تَذَكِرَه و سَرگَدشتنامه، بر سرى، باید چونان کتابی ادبی خواند و از آن محظوظ شد؛ و بسیار بعید می‌دانم خطی که اهل ادب، و خاصه دوستان اران نثرهای فنی و مصنوع قدیم، از خواندن این کتاب بگیرند، کمتر از بهره‌ای باشد که تراجم‌نگاران و تاریخ‌پژوهان از این کتاب پُر فایده بجویند.

جایی ندیدم و نخواندم، ولی گمان می‌کنم در این که مفتی کتاب خود را، افزون بر نام دراز اصلی اش یعنی: *المَعَادِنُ الذَّهَبِيَّةُ اللَّجْنِيَّةُ فِي الْمَحَاسِنِ الْوَهْبِيَّةِ الْحُسَيْنِيَّةِ*، اوراق الذهب خوانده است (سنج: ص ۴۲ - ۴۵ پ)، او را گوشه چشمی به نام کتابهای ناموری چون *أَطْوَاقُ الذَّهَبِ جَارِلَهُ زَمَخْشَرِي وَأَطْبَاقُ الذَّهَبِ شَفْرُوهِ* اصفهانی باشد، و اشغالی نیز بدین که مفتی در شیوه انشای مصنوع فنی اش خویشتر راناهج مناهج آن پیشروان گردنفرز و خامه‌فرسایان بی‌هنباز قلم می‌دهد. شاید اینکه مفتی جزائری را با اطباق الذهب پیوستگی و دلبستگی بوده و او را کتابی است فارسی زیر نام معیار الأدب فی شرح اطباق الذهب (سنج: ص ۲۲۳ و ۱۵۵۰)،<sup>۳</sup> و نیز اینکه بعضی فضلی آن دوران پاره‌ای از آثار او را با اطباق الذهب جاراالله قیاس کرده‌اند (سنج: ص ۲۳۷)، گمان ما را نیرو بخشد. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

خواننده اوراق الذهب، ضمن خواندن این کتاب فایده‌مند و عظیم‌القدر، توفیق آن می‌یابد تا دورنمای نسبتاً روشنی از اِتِّجَاهَاتِ عِلْمِي «خاندان اجتهاد» و نیز تصویری از بعضی تَصَوُّرَاتِ وَأَنْظَارٍ مُحَقِّقَانَهُ مُصَنِّفٍ يَأْتِي حَتَّى ذَوَقِيَاتٍ وَسَلَاتِقِ شَخْصِيٍّ أَوْ حَاصِلٍ كُنْد.

کتاب مفتی محمد عباس، اگرچه شرح حال اُستادِ اوست، از بهترین و مشروح‌ترین آبخورهای آشنائی با تاریخ و شخصیت و سرگذشت خود مفتی نیز هست؛ به ویژه از آن روی که وی در این کتاب، سرگذشت خویش را نیز به عنوان شاگرد «سید العلماء»، لیک به تفصیل و با شباغ (ص ۱۷۵ - ۳۰۰) و با نمونه‌هایی متنوع از نظم و نثر لوناون خویش، درج کرده؛ و از این رهگذر، مواد مهم و خورنده اعتنائی پیش دست جویندگان احوال خود نهاده است.

مفتی جزائری، در ضمن گزارش احوال خویشتن و تقریر نقد حال اُستادش، «سید العلماء»، از بسیاری از زخدادها و کشاکشها و جوانب حیات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی زمره «اهل علم» در آن بلاد و حتی در

۳. در طبع کتاب، «الوَهْبِيَّةُ» را در «المَعَادِنُ الذَّهَبِيَّةُ اللَّجْنِيَّةُ فِي الْمَحَاسِنِ الْوَهْبِيَّةِ الْحُسَيْنِيَّةِ»، به سکون هاء ضبط کرده‌اند. گویا در اینکه گذشتگان، در چنین آرایه‌گرها، هم «الوَهْبِيَّةُ» و هم «الوَهْبِيَّةُ» را کار می‌فروموده‌اند، و البته مناسب این مقام، به تناسب «الذَّهَبِيَّةُ»، «الوَهْبِيَّةُ» است، جای سخن نباشد.

باری، از برای مزید اطمینان از استعمال «الوَهْبِيَّةُ» به زبانه در چنین آرایه‌گرها، سزااست تا - دست کم - عنوان کتاب یکی از فضلی مالکی مصر، یعنی: «الفتوحات الوهبية بشرح الأربعين حديثاً التَّوْبِيَّةُ» (تأليف شيخ إبراهيم بن مرعي بن عطية سُنيخِيَتِي / ۱۱۰۶ هـ. ق.)، را که بارها چاپ شده نیز فرا یاد داریم که در آن «الوَهْبِيَّةُ» بآزای «التَّوْبِيَّةُ» نثسته.

۴. از خدای پاک بی‌هنباز می‌خواهم تا سعادت زیارت و مَطَالَعَةُ نَسَخَةِ ای از کتاب معیار الأدب فی شرح اطباق الذهب را روزی ما کند! «یارب! دُعَايِ خَسْتَهُ دِلَانِ مُسْتَجَابِ كُنْ!».

عَتَبَاتِ عالیات پَرده برمی‌گیرد و نِکاتِ گاه تِکَانِ دِهَنده‌ای را مَجَالِ طَرَحِ می‌دهد که سِوای جنبه تاریخی صرف، از برای امروزان هم بَسِ عبرت‌آموز است.

البته اُوراقِ الذَّهَبِ، سرگذشتنامه و تاریخنامه انتقادی امروزین نیست؛ و از بُن، چشمداشتِ چنین حال و هوائی از آن نابجا می‌نماید.

اُوراقِ الذَّهَبِ بمانند بسیاری از نوشتارهای تذکیره‌نویسانه و تراجم‌نگارانه همروزگارشان، نه تنها در باز نمودن شخصیتِ صاحبِ ترجمه، نگاه انتقادی را کار نمی‌فرماید، که در تبیین سرگذشت و نقدِ حالِ شَخْصِ وی، ایستاری مَنَاقِبِ نویسانه اختیار می‌کند، و از غُلُو در تعابیر، و تَوَلِّیَّتِ «عاطفه» بر «عقل»، هیچ روئگردان نیست!

مُفتیِ جزائری، سخت شیفته اُستادِ خود «سَیِّدِ العُلَمَاءِ» است؛ در گزارشِ عیب و هُنْرِ او دیده واقع بین ندارد، و جُزْهُنْتر، از او نمی‌بیند و نمی‌گزارد؛ تازه در ارزیابی و بیان این هنرها نیز - گاه و بیگاه - طَرِیقِ مُغَالَاتِ ناپسند و مُبَالَغَتِ مذموم می‌پیماید.

در تعابیر و اوصافی که در همان اَوَّالِ کتاب (ص ۱۳ - ۱۷) در حَقِّ اُستادِ محبوبش ردیف می‌کند، چندان «چَکِ بی‌مَحَلِّ» می‌کشد و زیاده روی می‌نماید که هر خواننده هوشمند مُنصفی را به شگفتی درمی‌آورد. پاره‌ای از این تعابیر مُفتی در حَقِّ «سَیِّدِ العُلَمَاءِ»، چندان بُلُند است که حتّی اِطْلَاقِ آنها بر اُیْمَةُ مَعْصومین - صَلَوَاتُ اللّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ - هم خالی از شائِبَةُ غُلُو نیست! و گمان می‌کنم طَرِیقِ اِحْتِیاطِ آن باشد که جُزْذاتِ اَقْدَسِ رُبُوبی، اُحدی بدان موصوف نگردد! ... مِثْلِ «الابی صفاته عن التَّشْبِیه» و ...!

مُفتیِ جزائری، دامنه این «مُغَالَاة» بی‌مُبالات را بر پاره‌ای از جُزئیات و مَحسوسات نیز گسترانیده است. نمونه رایج جا در وصفِ حَظِّ اُنِیقِ نَسَخِ و تَعْلِیقِ «سَیِّدِ العُلَمَاءِ» می‌نویسد: «یُنَوِّرُ الْمُقَلَّةَ وَ یُجِجِلُ ابْنَ مُقَلَّة» (ص ۴۷)! ... البتّه گناه ابنِ مُقَلّه در اینجا همین است که نامش را خوب می‌توان با «مُقَلّه» دَسْتَمایَةُ سَجَاعی ساخت؛ ورنه، نمونه حَظِّ «سَیِّدِ العُلَمَاءِ» را طابع محترم کتاب در پیوسته‌های تصویری فرجام آن آورده‌اند (نگر: ص ۱۸۲۴ - ۱۸۳۸)؛ و دور می‌دانم خداوندگارانِ اَهْلِیَّتِ و داوری و تمییز، این حَظِّ البتّه خوش را، مایه شرمساری و سرفراغندگی ابنِ مُقَلّه‌ها بشمارند!

بی‌تردید، اگر از این چشم‌اندازها، نگاه مُعتَدِل‌تری بر اُوراقِ الذَّهَبِ سایه انداز بود، کتابِ مُفتیِ سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جزائری، از برای خواننده امروزی، نه تنها دل‌پَندِ تَر و گیراتر، که جَدِی تَر و قَابِلِ استفاده ترمی بود.

باری، اینکه مُفتیِ سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جزائری، بَشْرُخِ در بابِ اُستادِ خود قَلَمِ فرسوده است، و اینکه در مجموعه سه جلدی حاضر بسیاری از دیگر اُسنادِ خود مُفتی و «خاندانِ اجتهاد» به کتاب ضمیمه شده، از بابِ وُقُوفِ بر ایستارهای علمی و فرهنگی این خاندان مؤثرو فرهنگ آفرین شیعی هم، نَفَعِ بسیار دارد، و همین مجموعه بَسَنده است تا کثیری از دیدگاههای ایشان را آیینگی کند و نمودارِ مَشَارِبِ و اذواقِ و آراءِ ایشان باشد.

نمونه را «خاندانِ اجتهاد» که خود در تحقیقِ معارفِ یقینی و اُصولِ دینی بر منهجِ مُتَّکَلِّمانِ اِمَامِیّه اهتمامی چشمگیر داشته و مؤلَّفَاتِ شاینده‌ای در این زمینه‌ها از خویش بر جای نهاده‌اند، در بیشینه اِتِّجَاهَاتِ دَانِش‌ورانه خود، ناقدِ «فلسفه» و «عرفان» مُصْطَلَحِ شایع‌اند، و برخلاف شماری از بافندگانِ هَوَسبارِ غوغاگر در عرصه معارف، دیدگانِ خود را بر کُزّی‌ها و کاستی‌ها و ناراستی‌های این دو صناعتِ پُرْمُدَّعا نبسته‌اند.

در همین مجموعه سَمّه‌ای از ایستارهای ناقدانه و اَحْیَاناً بسیار باریک بینانه اَعْلَامِ «خاندانِ اجتهاد» در زمینه‌های یادشده خودنمایی می‌کند.

اُوراقِ الذَّهَبِ بمانند بسیاری از نوشتارهای تذکیره‌نویسانه و تراجم‌نگارانه همروزگارشان، نه تنها در باز نمودن شخصیتِ صاحبِ ترجمه، نگاه انتقادی را کار نمی‌فرماید، که در تبیین سرگذشت و نقدِ حالِ شَخْصِ وی، ایستاری مَنَاقِبِ نویسانه اختیار می‌کند، و از غُلُو در تعابیر، و تَوَلِّیَّتِ «عاطفه» بر «عقل»، هیچ روئگردان نیست!

الدینیة بالدلائل والبراهین الیقینیة، فحینئذ لا بأس أن تصرف<sup>۵</sup> حیثاً بعدَ حین قلیلاً من الأوقات بتدریس بعض کتبهم إیاه، إن وجدته خریصاً علیه، مع التنبیه علی خطأهم والإیاء إلی مواضع زلاتهم، لیستقیم مزید استیقان بخطایهم وفُصورتهم، ویحصل له القُوَّة علی رذم، و تبکیت من ینکون من أنصارهم وأهل نحلتهم.

أما الذی لا ینکون له فرط ذکاء وهو قلیل البصاعة فی العلوم، فالأولی والمستحسن أن لا تُضیع أوقاتک بتدریسها إیاه؛ لأننا جربنا وشاهدنا أن کثیراً من المتوسّطین وقلیلاً ممن یزعم أنه من أرباب الذکاء إذا توغل فی تلك العلوم وأنس بها، تنکب عن الطریق المستقیم، وصار عن قریب ممن لیس لهم مذهب ولا دین، فهو وإن کان یدعی باللسان أنه من أرباب الإیمان، لکن جنانه لا یوافق اللسان، وفعاله یخالف مقاله. (ص ۳۹۴ و ۳۹۵).

این نگرش و سفارش، نُصِبَ العینِ دیگر اولاد سید دلدار علی («غفران مآب») نیز بوده است (سنج: ص ۵۳۲ و ۵۳۳).

پرهیز از درآمیختن «کلام شیعی» با «تقلیف» مُصطَلَح، یکی از دغدغه‌های عمیق «خاندان اجتهاد» در پهنه عقاید است.

در اجازة «سید العلماء» به برادرزاده اش، سید محمد هادی، مُلقَّب به «عمدة العلماء»، به مناسبت ذکر کتاب التَّهْذِيبِ الاثنا عشریة (مُلقَّب به: نُصرة المؤمنین)، نوشته میرزا محمد دهلوی مُتَخَلَّص به «کامل» (ف: ۱۲۳۵ هـ. ق.) - که از معاصران سید دلدار علی است و کتاب وی از رذیة‌های دانشوران امامی بر کتاب خصمانه نُحْفَةُ اثنا عشریة محسوب است -، می خوانیم:

«... ولقد عرض بعض المُجلِّدات من هذا الکتاب علی سیدِ اولی الألباب، والدی - ره -، فاستحسنها إلا باب الإلهیات؛ لِأنه قد خلط فیهِ بین مقالة مُتکلمی الإمامیة والفلسفیات، وأخذ فی تأویل أهل المقالات، وممن بعد من الشیعة ممن هو فاسد الاعتقادات، فاعتذر بآئی إنما نصررت من نصررت منهم، ذفعا للظعن عن الفرقة الحقة و المنتسبین إلیهم، لا من أجل المیل إلیهم...» (ص ۴۸۴).

ایستار «خاندان اجتهاد» در باب تصوّف نیز، به همین سان، در اسناد مختلف این مجموعه قابل پیجویی است.

بنا بر شرحی که به قلم خود علامه سید دلدار علی («غفران مآب») می خوانیم (ص ۳۶۶)، در زمانی که او دامان فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی خویش را در هند می‌گستراند، بسیاری از شیعیان، هیچ آگاهی بسنده‌ای از ضروریات دین و مذهب نداشتند و باورهای امامیه را با عقاید صوفیانه (یا به تعبیر خود سید دلدار علی: «العقاید الحبیة

این خاندان، اگرچه پرچمداران تفکر اصولی بودند، و با خشونان اخباری سخت در ستیز - و البته در قالب همان چون و چندهای زمانه خویش - می‌کوشیدند مردمانی خردگرا باشند، به دُرُست و به وارونه کثیری از غوغائیان این روزگار - هداهم الله تعالی إلی سواء الطریق -، «خرد» و «خردگرایی» را به «تقلیف» مرسوم فرونمی‌کاستند.

«سید العلماء» در اجازة‌ای به مفتی محمد عباس، به مناسبتی، نوشته است:

«وأسبق الحجاج وأساسها، ومصباح العلوم ونبراشها، هو العقل السليم، وقد مدحه الله فی مواضع لا تُحصی من کتابه الکریم، ولولاه لکان الناس كالأنعام، و غیر العاقل بمقتضاه کالبهائم، بل أصل سببها؛ فهو نور من الله، من الله به علی عبادہ، فجعله مَحَجَّةً واضحةً و دليلاً، وبرهاناً متيناً وأصلاً أصيلاً، به أدرك الشرح وأهله، و عرف النبي و فضلہ، و الكتاب و فضلہ، و الإمام و نبهه، فكان الدليل العقلي أقدم الأدلة و أسبقها، وأخزاها بالتقديم وأوثقها، بل أوثق عرى الإیمان، به قامت أصول الأديان.

والمُرَاد بالدليل العقلي هنا، هُو الدليل القطعي، الذي يقبله الظاهر السليمة والعقول المستقيمة، لا الوهميات والمشاعبات مما لفقها المتفلسفون». (ص ۵۳۲)

در اجازة «سید العلماء» به فرزندش سید محمد تقی مُلقَّب به «ممتاز العلماء» (ص ۴۳۵)، می خوانیم که او، مآل بسیاری از همروزگاران و پیشینیانش را که به «توغل در فلسفه» پرداختند، جُز «سوء اعتقاد و سفسطه» نمی‌داند.

بازتاب‌های این دیدگاه و ایستار ناقدانه «خاندان اجتهاد»، را، آشکارا در تضاعیف اوراق الذهب مفتی سید محمد عباس جزائری و دیگر اسناد و مکتوبات آرچدار گردآمده در این مجموعه می‌توان دید.

در اجازة سید دلدار علی («غفران مآب») به فرزند مہینش، «سلطان العلماء»، می خوانیم:

«وإياك أن تصرف عمرک العزیز فی تدریس الكتب الفلسفیة و تدوین العلوم الحکمیة، مسائیة کانت أو إشرافیة؛ فإنها لا شبة فی أنها كتب ضلالية و جهالة، تورث لصاحبها حسرة و ندامة، و أدنی ما شاهدنا من وخامة عاقبتها و سوء خاصيتها أن المتوغل بها المنهمك فیها، إن لم یصر ملجداً أو دهریاً أو صوفیاً، فلا أقل أن يتساهل بأمور الدین، و لا یتقید بأحكام الشرع المتین، كما هو مشاهد فی أكثر بلادنا الهندیة، و فی کثیر من الممالک العجمیة.

نعم، إذا كان المشتغل ممن صفا ذهنه و توقد ذکاؤه، و اتقن أكثر العلوم

۵. در چاپی: یصرف. همچنین سنج: ص ۵۳۳.

- رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - نیز سخت تاخته و او را از ابوابِ گوناگون، از پیروی «ابن عربی ظَلُومِ جَهُول» و تأویلِ اخبارِ بر مذاقِ اهلِ تَقَلُّسُف و تَصَوُّف بگیرد، تا شیوه‌ای که در استنباطِ فقهی و داوری دربارهٔ مُجْتَهِدین داشته، سزاوارِ نِکوهش و خُرده‌گیری شناخته است.

به گواهی اسناد، «خاندان اجتهاد»، با حساسیتی ویژه، هرگونه انحراف از «تشیعِ راستِ کیش» را، بِالطَّبَعِ از منظرِ خویش، رِصَد می‌کرده و در بابِ آن موضع می‌گرفته‌اند.

از همین رَهگُذَر است که مُفتی سَیدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی در اُوراقِ الذَّهَب، در مقامِ گزارشِ مَصَائِبِ و اَنْدَهانِ اُسْتادِ و اَلَمَقامِ خویش، «سَیدِ العُلَماء»، از بَدَعْتِهای که سَید را سَخْتِ مُتَأَثِّر و مُتَأَلِّم می‌نموده است، یاد می‌کند، و از آن جُمَله، بَر کُنشگَرِیهای «طائِفَه اَخْبَارِیَه»<sup>۶</sup> و پیدائی «فِرْقَه کَاظِمِیَه» (یعنی: سَیدِ کَاظِمِ رِشتی و اَتباع و سَرسِپَرِ دِگانش) - که سَخْتِ مُوردِ حَساسِیَّتِ «خاندانِ اجتهاد» بوده‌اند - ، اَنگِشْتِ تَأکید می‌نهد (نگر: ص ۸۰ و ۸۱).

به شَرَحی که مُفتی جَزَائِرِی می‌گُزارد، «سَیدِ العُلَماء»، دو کتابِ اِیْفاداتِ الحُسَیْنِیَّه و الحَدِیْقَه السُّلْطَانِیَّه اش را، بَر اَثَرِ حَظَری که از جَانِبِ عَلُو و کُزُورِ عَقیدتی بَعْضِ اَتباعِ سَیدِ کَاظِمِ رِشتی و نَشْرِ موهوماتِ ایشان اِحساس می‌کرده است و از برای پیکار با شیوعِ طَریقَتِ بَدَعْتِ اَلُودِ مَناماتی و کَراماتی اَصحابِ این مکتب - که از برخی از عَوامِ و حَواصِ شیعه دِلْزایی می‌نموده و «راستِ کِشِی» شیعی را تهدید می‌کرده، به رِشتَه تَحْرِیرِ کَشیده است (نگر: ص ۱۱۲ - ۱۱۵).<sup>۸</sup>

مَضامین و مَقولاتی از این دست که در این مجموعهٔ مَوادِّ و اَسناد، یا اِخْصوصِ مَتِنِ اُوراقِ الذَّهَبِ مُفتی جَزَائِرِی، می‌توان مُوردِ مُدائِقَهٔ موضوعی و عَلی حِدَهٔ قَرار داد، به شُمار اندک نیست (و دَسْمایه‌ای تُوَاند بود برای پُژوهشهای مُفَرِّد و تَکُنْ نِگارِیهایی که از این پَس باید فراهم آید). خواندنی‌های مَتِنِ اُوراقِ الذَّهَب، خود، بسیار است؛ به ویژه آن جانیها که قَلَمِ گُزارشگر، بی‌پروا و بَرکنار از عادتِ پَرستِی‌های «اهلِ رُسوم»، پاره‌ای از دل آگندگی‌ها را برمی‌افشانند، حلاوت و گِیرائی ویژه‌تری نیز می‌یابد.

پاره‌ای از بَتِّ شَکوی‌های مُفتی مُحَمَّدِ عَبَّاس، به راستی خواندنی است؛

۶. مُفتی مُحَمَّدِ عَبَّاس، از «حدوثُ الظَّائِفَةِ اَلْاِخْبَارِیَّةِ و اَقوالِهِم الفِجْهَةُ البَیْئَه» (ص ۸۲) سخن می‌گوید؛ و مقصودش، بی‌هیچ تردید، موجِ تَنذَر و حَسْوَی اَخْبَارِیگری است؛ ورنه، ظُهورِ اَخْبَارِیانِ اِعتدالی و غیر حَسْوَی، به سندها پیش از این زمان بازمی‌گردد و «خاندانِ اجتهاد» و پیرامونینشان نیز - تا آنجا که این بنده دیده و بَرزَسیده است - از اَعْلَامِ اَنْ حَظَّ اَعْتدال، مانند شیخِ جَلِیلِ اَقْدَمِ صَدوق - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ و اَرْضاه - به اِخْتِرام و تَبجیلِ یاد می‌کنند و حسابِ آنان را از حَسْوَیةٔ مُتَأَخَّرِ جُدا می‌دانند؛ که اِنْصافِ نیز همین است.

۷. امروز که از پَسِ زمانی دراز به زیانهای غُلُو و حَسْوَیگری در دو سَدَهٔ اَخیر می‌نگریم، به راستی آن حَساسِیَّتِ زائِدِ اَلْوُضُوفِ را بسیار بجا می‌بینیم.

۸. اهتمامِ غَزبِزانی که در بابِ مِیراثِ مَکتوبِ شیعه در شبه‌فازه‌گند و کاومی‌کنند و بَصیرتِ اندوخته‌اند، به اِنْشِارِ مُحَقِّقانه و امروزین این دو تالیف، از اَرزومندِیهای ماست.

## أوراق الذهب

أو  
المعادن الذهبية اللجينية في  
المحاسن الوهبية الحسينية

(ترجمة سيد العلماء ابن السيد دلدار علي التقوي م ۱۳۷۳)

تأليفه

المفتي السيد محمد عباس الجزائري (م ۱۳۰۶)

وتليه اجازات السيد دلدار علي و سيد العلماء ومكاتبه  
ومكاتب المفتي وممتاز العلماء وسلطان العلماء

الجزء الأول

تحقيق وتدوين:  
علي الفاضلي

مؤسسة تراث الشيعه

الصُوفِیَّة) در می‌آمیخته‌اند، و پاره‌ای از عادات و شیوه‌های مسلمانانِ غیرِ شیعی، و حتی غیرِ مسلمانان، در میان ایشان شیوع داشته است. سَیدِ دِلداری عَلی، آن‌گونه که خود می‌گوید - و دیگران نیز بِشَرَحِ بازگفته‌اند - ، در طَریقِ اِیحیای آنچه امروزه «تشیعِ فُقهاتِی» خوانده می‌شود، مُجَاهَدَتِ بسیار می‌کند؛ و اِتِّجَاهِ کُلِّی «خاندانِ اجتهاد»، اِیحیای همین «تشیعِ راستِ کیش» است که - از جُمَله - با «قرائتِ صوفیانه از تشیع» دَمَساز و قَابِلِ اِنطِباقِ نیست.

در اِجازهٔ «سَیدِ العُلَماء» به فرزندش سَیدِ مُحَمَّدِ تَقی، مُلَقَّبِ به «مُمتازِ العُلَماء»، گرایشهای صوفیانهٔ دانشورانی چون شیخ بهائی و قاضی نورالله شوشتری - رضوانُ اللهُ تَعَالی عَلَیْهِما - و حُسنِ طَیَّتِ که اینان به صوفیان و مقالاتِ ایشان داشته‌اند، مُوردِ بحث و فَحْصِ قَرار می‌گیرد (نگر: ص ۴۴۸). «سَیدِ العُلَماء»، با اِعتقادِ راسخ به اِنحِرافِ عَقیدتی «ابنِ عَرَبی» غیرِ شیعی و هم‌چنین پیروانِ شیعی وی چونان «فاضلِ کاشانی» و «سَیدِ اَمَلی»، به دُرُست و از سَرِ واقِعِ بیینی - و بی‌هیچ تَعُدُّد و تَکَلُّفِ در توجیه و تأویل و «ماستِ مالی» تاریخ! - ، تا اَثَرِ شُماری از علما و فُضَلایِ بَرجستهٔ شیعه را از تعالیمِ صوفیه، در بُرهه‌ای از زمان - که با اَوَّانِ حُکمرانیِ صَفْویانِ قَابِلِ تَطْبِیقِ است - ، به رَسْمِیَّتِ می‌شناسد و مُوردِ تَصْرِیحِ و اِنْتقادِ قَرار می‌دهد (نگر: ص ۴۴۹).

«سَیدِ العُلَماء»، در جایی دیگر (ص ۵۱۶ - ۵۱۸)، بَر «فیضِ کاشانی»

و عَلَى الْخُصُوصِ بَيَانٍ أَوْ - حَتَّىٰ دَرِثَ رَهِائِي يُرْتَكَلَفُ صَنَعَتِ الْكَرَاهَةِ -  
به صداقت و صمیمیتی آمیخته است که خواننده را به همدلی - و گاه  
نیز: همدردی - برمی‌انگیزد. قلم مرد، اینجا و آنجا، در بیان حکایت  
نامردمی‌های مُشتی‌مردم چهرگان و کزروی‌های اوهام‌پرستان، به نظم  
و نثر، شیرین‌کاری‌هایی کرده است که از نگاهِ درآشنایان دور و مستور  
نمی‌ماند.

از این جمله، مفتی را در وصفِ فقیه‌نمایان و عالم‌نمایانی که به  
قولِ سعدی، «نه پرهیزگار و نه دانشورند / همین بس که دنیا به دین  
می‌خرند»، بیت‌هایی خواندنی است که در اوراق الذهب (ص ۱۳۶ و  
۱۳۷) آورده است. دریغ می‌آید این بیتها را - که ای بسا برای من و  
شما هم خاطره‌انگیزی‌ها کند! - از پیش نظرتان نگذرانم:

و مَا دَقَّ عَنِ فَهْمِ الذَّكِيِّ خَفَاءَ  
خَدَائِعِ أَصْحَابِ اللَّحِيِّ وَالْعَمَائِمِ

مَحَاسِنُهُمْ تُخْفِي مَسَاوِيَهُمْ وَ فِي  
عَمَائِمِهِمْ لَقَّتْ رُؤُوسَ الدَّمَائِمِ

ثِيَابُهُمُ الْأَخْلَاقُ تُغْوِي وَ إِنَّمَا  
لَهُمْ خَلْقُ إِنْسَانٍ وَ خَلْقُ الْبَهَائِمِ

إِذَا حَضَرُوا نَادُوكَ يَا صَاحِبَ التَّقْوَى!  
وَ إِنْ غَبَّتْ، قَالُوا: حَامِلٌ لِلْجَرَائِمِ!

مَسَاجِدُهُمْ مِنْ تُرْبَةِ الظَّهِيرِ ثُمَّ هُمْ  
يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ عِنْدَ الدَّرَاهِمِ

تَرَىٰ وَاحِدًا مِنْهُمْ مُجِدًّا مُجَاهِدًا  
وَ مَا ذَاكَ إِلَّا لِاقْتِنَاءِ الْعَنَائِمِ

وَ لَكِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ فِي وَجَنَاتِهِمْ  
عَلَائِمٌ أُخْرَىٰ غَيْرَ هَازِي الْعَلَائِمِ

قُلِ الْحَقُّ وَ ابْدُلْ فِيهِ وُسْعَكَ دَائِمًا  
وَ لَا تَخْشِينَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمًا!

این بیتها در مجموعه اشعار مفتی، زیر سرنویس «فی مکائد» أصحاب  
الریاء و أرباب التکراء المتشبه بالعلماء و الفقهاء» آمده است (سنج:  
ص ۱۳۷، هامش).

می‌خواستم از مواد و محتویات اوراق الذهب بیش از اینها بگویم و

۹. نسخه بدل: هذی.

۱۰. به شرحی که در حواشی اوراق الذهب (سنج: ص ۱۳۶، هامش) مسطور است، ریخت صحیح  
و فصیح این واژه، «مکاید» است - به یاء - مثل «مشایخ»، و اینکه کسانی از قدیم، «مکائد» و  
«مشایخ» - به همزه - نوشته‌اند، جز خطائی شایع نیست.

بیاورم؛ ولی می‌ترسم تطویلی افزون بر این، در مقال کنونی، روا نباشد.

چنان‌که اشارت کردم، طابع روشن و پریگیر اوراق الذهب، آسناد و  
إجازات و نامه‌های فارسی و عربی پُرشمارای را صمیمه کتاب ساخته  
است که سخن گفتن از آنها، خود، «آسوده شبی خواهد و خوش  
مهتابی»!

این نامه‌ها و آسناد، حاوی آگاهی‌های بسیار ذی‌قیمت تاریخی، و از  
جمله، نماینده پیوندها و مناسبات و مبادلات علمای دین و طلبه  
حوزه‌های علوم دینی، در زمینه‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی و  
اقتصادی است، و حتی پاره‌ای از جزئیات معیشتی و زوایای زیستی  
این طوائف را معلوم می‌داند که اغلب در دیگر آسناد تاریخی بدین پایه  
از روشنی و شفافیت مورد تصریح و تبیین قرار نگرفته است.

الغرض، مجموعه حاضر، از برای کاوشگران تاریخ‌اندیشگی و فرهنگی  
شیعه، گفتنیها و شنفتنیهای معتتم بسیار دارد.

کار «تحقیق» و «تدوین» اوراق الذهب، چندان که من آن را وارسی‌ده  
و زیر و رو کرده و دریافته‌ام، با کوشایی بسیار صورت پذیرفته است.

در این روزگار «تولید علم»! های بویناک فرمایشی و نفتی و تکرار  
نُسخه‌ازگونه مکررات «علمی - پژوهشی»،<sup>۱۱</sup> که صد البته در آن پشتکار  
و همتی درخور چنین کارهای گران و دشوار و حوصله‌سوز کمتر به  
هم می‌رسد، استاد فاضلی - دام‌افضاله! - نیروی ذهن و جوهر ذوق  
خویش را مصروف تحقیق و تدوین این مجموعه کلان از میراث‌های  
مکتوب ولی مغفول شیعیان کرده، و به این قلمرو مطالعاتی مهجور و  
«علوم غریبه» آن!، رونق و تازگی دلپذیری داده است. شکرالله تبارک و  
تعالی مساعیه الجمیله!

در خواندن اوراق الذهب به موارد و مواضعی هم بازخورد که در  
صبط یا خوانش یا تقطیع یا گزارش آن، با طابع محترم کتاب، هم‌رأی  
و هم‌نظر نبودم؛ لیک از برای برشمردن این موارد در یادداشت حاضر  
که می‌خواهم از این که هست درازتر نشود، مجال نیست (شاید «اگر»  
دماغی دست داد، سیاه‌ای از آنها را در اختیار جناب فاضلی بگذارم،  
تا باز «اگر» پذیرفتنی افتاد، در بازچاپ کتاب، ملحوظ نظرشان قرار  
گیرد).<sup>۱۲</sup>

۱۱. راقم سواد حاضر نمی‌داند که این تعبیر مبتذل‌گونه رسانه‌ای را نخستین بار کدام ذوق سلیم و  
سلیقه مستقیم به ذهانش انداخته است، تا فزونی توفیقات خداوندگارش را، به اسم و رسم،  
آرزومند شود؛ لیک آنچه به وضوح برزندگی و نجسب این تعبیری افزود، تداعی یکی از معانی  
اصلی و البته شایع واژه «تولید» است که همانا «زایاندن» و «زاینده گرداندن» باشد! ... (و البته  
شاید از همین باب، نگرانی کسانی که گمان می‌کنند این محموله «علم تولیدی»، عاقبت هم،  
سرزا بوزد، پریبره نباشد!).

۱۲. هنیئاً لأربابه و أصحابه!

۱۳. چون این دوست با کدیل نیک‌خواه - دام‌افضاله - گاه از راه دوست‌نوازی، و البته به وساطت  
مختبر جهانگیر مأسوف علیه‌الگراهام بل! از این داعی منزوی در کرانه‌های زنده‌رود یادی  
می‌کند، و مرا از فیض سخن و لطف محضر خویش برخوردار می‌دهد، و در ضمن مکالمات،

مُفتی سید محمد عَبَّاسِ جَزَائِرِي، در وصیتنامه خواندنی اش آورده است:

«... و اگر کسی موفق شود، بعضی رسائل و کتب مرا چاپ بزند تا رواج یابد و او هم شریک ثواب شود.» (ص ۴۱ پ).

خیال می‌کنم طابع محترم اوراق الذهب را، عامل بدین وصیت مفتی و هنباز مَثُوبَتی که وی بدان اشارت کرده است، باید دانست. ایدون باد!

من بنده، به نوبه خود، از خواندن این کتاب پُر اِطْلَاعِ نَفِیس، بهره‌یاب شدم، و اوقاتی را که مصروف آن شد - و: «أَفْتَيْتُ فِيهِ نَهَارَاتٍ<sup>۱۴</sup> مُبَارَكَةً» (ص ۴۶)!، از کف رفته و از جنس «روزمرگی‌ها»ی این روزگار سخت گمان - بل: «روزمرگی‌ها»ی آن! - نمی‌انگارم؛ لیک لابد آنان که با حوصله و بصیرتی بیشتر، و به گونه‌ای ویژه‌دانانه، در تاریخ فرهنگ اسلامی کند و کاو می‌کنند و بر مهجوریت و ناشناختگی فرهنگ آفرینی شیعه در بلاد هند دل می‌سوزانند، بیش از این دانش‌آموز، قدردان جُهدِ جهیدِ اُستادِ فاضلی در تحقیق و تدوین اوراق الذهب و ضمائم آن خواهند بود.

در پایان، مزید توفیقات همه کسانی را که در اعداد و تحقیق و تدوین مجموعه اوراق الذهب، سهمی داشته و در طریق تحصیل نسخه‌ها و... و... تا چاپ و نشر آن، قدمی برداشته‌اند، از خدای کارساز بنده نواز درمی‌خواهم، و آرزو می‌کنم شمار بیشتری از آثار شیعی شبه‌قاره با همت بلند پژوهندگان حوصله‌مند احیا گردد و روشنیهای بیشتری بر زوایای تاریخ و فکر و فرهنگ امامیه در آن بلاد افکنده شود؛ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ و آلِهِ الْأَمْجَاد!

اصفهان / فصل سرد ۱۳۹۴ هـ. ش.



گاه عبارات و ألفاظی چند را از متونی که در دست تصحیح و تحقیق دارد، مایه آزمون و تشحیذ خاطر فاتر داعی می‌سازد، مواضعی از حواشی و تعالیق اوراق الذهب هست که برگفتاوردی از این کمپن خادم کتاب و سُنَّت - أَحْسَنُ اللَّهِ أَمْوَالَهُ - و ذکر نام او ایشتمال یافته. شایسته می‌دانم در این مجال، و بدان بهانه، به یکی دو خامی نمایان مربوط بدین مواضع که بیش و کم به خود من شومنده راجع می‌شود، اشارت کنم و از خوانندگان محترم کتاب غذر قصور و تقصیر بخواهم!

فقره نخست، راجع به پیشنهادی است که در خوانش عبارتی از یک نامه صاحب ضوابط کرده‌ام (ص ۸۳۳، ح ۲). این پیشنهاد به کلی مُهْمَل و ناپیچاست؛ و بیجاست تا دارندگان اوراق الذهب آن را قلم بگیرند. فقط همین پاره بر من خوانده شده بود و من بنده در تصحیف واژه «بینه» احتمالی داده‌ام که با بودن لفظ «حجة» در عبارت سابق بر آن بی‌وجه است و محمل تراشی از برای این «بینه»، با توجه به آن «حجة»، آسان‌تر است که چنان دست و پای برای آن بزنیم.

این هم ناگفته نماند که آنچه در اینجا و نیز ص ۸۴۴ گفته‌ام، پیشنهادی بوده است و بس؛ و با اطلاق «الضوابط» بر آن - چنان‌که کرده‌اند - همداستان نیستیم. به قول خواجه شیراز، «صواب کار گجا و من خراب گجا»!

فقره دوم، لغزشی است که در کتابت «ملفوظات» من بنده رخ داده و در حاشیه ص ۱۳۸۶، در دو مین بندی که به نام این بی‌نشان مخوم است، یک «واو» ناپکار خود را در میان واژه «خاستگاه» زورچیان کرده! و غلطی پدید آورده که روح گوینده هم از آن بی‌خبر و بی‌باز بوده است! ... و اِخْتِجَلْنَا! ۱۴. جمع «نهار»، «نهر» و «نهر» است، و عاقله آن را به ریخت «نهارات» هم جمع می‌بندند. نگر: التَّجِدُّ فِي اللَّغَةِ، لویس معلوف، ط: ۱۹، بیروت: المطبعة الكاثولیکية، ص ۸۴۱.